

## کتاب الفقه الأكبر

محمد ملکى\*  
(جلال الدین)

پیشینیان ما آن قدر آثار گران بهای خلق کرده اند که شاید بتوان گفت نیاز زیادی به تألیفات، آن هم از نوع امروزی آن، نباشد. اگر پژوهشگران همّت خود را مصروف دارند و این آثار گران بها را، که قسمت اعظم آنها در کتابخانه های دنیای اسلام و غیره خاک می خورد، احیا کنند به غنای بیش از پیش در معارف اسلامی دست می یابیم.

با توجه به این مسئله، میثاق امین بخشی از صفحات خود را به این موضوع اختصاص داده و به لطف خداوند در هر شماره، یک نسخه ترجیحاً نسخه های خطی را احیا و تقدیم خوانندگان خود خواهد کرد.

این مقاله طی مقدمه ای به بررسی زندگی ابوحنیفه و معرفی رساله الفقه الأكبر می پردازد. تردید در انتساب این رساله به ابوحنیفه و نسخه های متفاوت و شرح های گوناگون آن موجب تشنگی آرا درباره این رساله شده است. لذا سعی ما بر آن بوده تا این زوایای تاریک بررسی و در حدّ توان، آنچه صواب است، نمایان شود.

کتاب الفقه الأكبر، للامام الأعظم أبي حنيفة النعمان بن ثابت الكوفي،  
(۸۰ - ۱۵۰ ق) مقدمة: للسيد هاشم الندوي، الطبعة الثالثة، المطبعة  
مجلس دائرة المعارف العثمانية بحيدرآباد الدکن الهند سنة ۱۳۹۹ ق.

ابوحنيفه، نعمان<sup>۱</sup> بن ثابت فقيه و متکلم نامدار کوفه و پایه‌گذار مذهب حنفي از مذاهب چهارگانه اهل سنت است<sup>۲</sup> که، حنفيان او را «إمام أعظم» و «سراج الأئمة»<sup>۳</sup> لقب داده‌اند. اتفاق منابع بر آن است که ابوحنيفه خود، در خانواده مسلمان در شهر کوفه به سال ۸۰ ق. زاده شد و در همان جا زیست و سرانجام در ۱۵۰ ق. در زندان منصور عباسی در بغداد<sup>۴</sup> از دنیا رفت. ولی درباره گرویدن پدران به اسلام، بین روایات ناهمگونی دیده می‌شود. بنا به روایت عمر بن حماد، پدر بزرگ ابوحنيفه، زوطی نام داشت<sup>۵</sup> و از مردمان بلخ و یا حوالی

۱. در کتاب‌های درسی ویژه اهل سنت «نعمان» را «لقمان» ثبت کرده‌اند که نادرست است. نک: سال سوم دبیرستان، ۱۳۶۷، ص ۸.

۲. البته او خود رؤساً مذهبی به نام مذهب حنفي بتا نهاده است. بلکه، پس از وی شاگردان وفادارش نظریات فقهی و کلامی وی را جمع کردند و به نشر آن پرداختند و در این راه کوشش بسیار نمودند و بدین وسیله مذهبی به نام مذهب حنفي شکل گرفت و پیروان زیادی پیدا کرد. البته شخصیت و علمیت وی نیز دست‌مایه کسانی شد که به نشر افکار و اندیشه فقهی و کلامی و اخلاقی عبادی او می‌پرداختند و این خود در پیش‌برد هدف آنها سهم به‌سزایی داشت.

۳. این لقب برگرفته از حدیثی است که انس بن مالک (خادم رسول الله)، از رسول خدا درباره ابوحنيفه نقل کرده است. «سیکون فی امتی رجل یقال له: نعمان بن ثابت کنته أبوحنيفة هو سراج امتی.» البته، ناگفته نماند اگر بپذیریم که این لقب برگرفته از حدیث شریف است، بی‌آنکه به صحت و سقم سند حدیث کاری داشته باشیم، براساس قاعده باید «سراج الأئمة» باشد، مگر اینکه بگوییم ابوحنيفه در بین امامان فقهی اهل سنت و جماعت «سراج» است. در این صورت «سراج الأئمة» درست خواهد بود. نک: خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۲، ص ۳۷۹، ح ۸۸۸، ابن حجر، لسان المیزان، ج ۵، ص ۱۷۹؛ سمعانی، الانساب، ج ۱، ص ۴۱۰ و ذهبی، تاریخ الإسلام، ج ۲۳، ص ۵۷۱. این حدیث در منابع با اختلاف در الفاظ آمده است. عطار هم این مطلب را در تذکرة الأولیاء (ص ۲۴۱ - ۲۴۰) آورده است.

۴. اکنون محله‌ای که قبرش در آن واقع است «حی الأعظمية» خوانده می‌شود. البته قبری نیز، در قبرستان معالی شهر مکه وجود دارد که به باور عده‌ای، قبر ابوحنيفه است و همین باور، باعث شده وهابیان آن قبر را که گویا، متعلق به ابوحنيفه دینوری است، خراب نکرده‌اند.

۵. روی عن إسماعیل بن حماد بن أبي حنيفة قال: «نحن من أبناء فارس الأحرار، ولجدی سنة ثمانین، و ذهب جدی ثابت إلى علي - رضي الله عنه - فدعا له بالبركة فيه و في ذریته.» نک: مقدمة رسالة الفقه الأكبر.

کابل بود<sup>۱</sup> که گویا در جریان فتح خراسان به اسارت درآمد و به عراق آورده شد و در همان جا به اسلام گروید.<sup>۲</sup>

ابوحنیفه از بسیاری فقیهان و عالمان کوفه دانش آموخت، ولی استاد ویژه او حماد بن ابی سلیمان بود که مدت هیجده سال در حلقه درس وی شرکت می‌کرد. این فقیه متکلم، پس از درگذشت حماد بن سلیمان (۱۲۰ ق.) به عنوان برجسته‌ترین شاگرد وی، مرجع صدور فتوا و تدریس فقه در کوفه شد و از جای‌گاه اجتماعی ویژه‌ای برخوردار گشت.<sup>۳</sup> او سفرهای زیادی به حجاز کرده و از شیوخ حرمین شریفین از جمله از ربیعة بن عبدالرحمان از فقیهان اهل رأی و امام باقر<sup>۴</sup> و صادق<sup>۵</sup> - علیهما السلام - دانش آموخت.<sup>۶</sup>

۱. پاکستان و افغانستان به ویژه بلخ و حوالی آن به جهت ایرانی بودن اجداد و یا پدر ابوحنیفه، در پذیرش مذهب او، نسبت به مذاهب دیگر، علاقه بیشتری نشان دادند، و لذا بیشتر مردم پاکستان و افغانستان و بخشی از ایران از احناف هستند.

۲. نک: دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۵، ذیل مدخل «ابوحنیفه». اینکه پدر یاجد ابوحنیفه از اهالی خراسان است تردیدی نیست، ولی در اسارت آنها تردید است. نوه و پسر ابوحنیفه در چندین جا این موضوع را نفی کرده و، ابوحنیفه و خانواده وی را از احرار فارس دانسته است. نک: دهخدا، لغت‌نامه و مقدمه رساله الفقه الأكبر.

۳. در حلقه درس ابوحنیفه شاگردان پرشماری شرکت می‌کردند از جمله آنها هستند: ابراهیم ادهم، فضیل عیاض، بشر حافی، وکیع بن جراح، داوود طائی، ابویوسف قاضی و محمد بن حسن شیبانی، که بیشتر آنها از بزرگان تصوف به شمار می‌روند و این نمایانگر آن است که ابوحنیفه فقط فقیه صرف نبوده است. نک: هجویری، کشف المحجوب، ص ۱۱۳؛ عطار، پیشین، ص ۲۴۱ و دهخدا، پیشین، ج ۱، ذیل «ابوحنیفه».

۴. در بین شیعیان مشهور آن است که ابوحنیفه از شاگردان امام جعفر صادق(ع) است، اما عده‌ای از اهل سنت بر این باورند که او از محضر محمد بن علی (امام باقر) استفاده کرده است. نک: تهذیب الکمال، ج ۵، ذیل محمد ابن علی؛ دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۵، ذیل مدخل «ابوحنیفه» و ذهبی، تذکرة الحفاظ، ج ۱، ص ۱۶۸.

۵. در اینکه ابوحنیفه مدت دو سال در خدمت مولانا الصادق و با باقر - علیهما السلام - بوده در بین اهل سنت و تشیع اختلاف است. شیعیان به این مطلب اصرار دارند و بعضی از اهل سنت نیز این رابطه را نفی می‌کنند. اما واقعیت این است که هر دو طرف در بیان نظریات خود واقعیت‌های تاریخی را نادیده گرفته و راه افراط و تفریط در پیش گرفته‌اند. به شهادت تاریخ، امام صادق(ع) و امام ابوحنیفه در یک عصر و هم‌زمان می‌زیسته‌اند و باز به همان دلیل این دو شخصیت ملاقات‌هایی با هم داشته‌اند و بیشتر آنها نیز ثبت شده است و قابل انکار نیست و لزومی هم ندارد که بعضی از برادران اهل سنت، مثل مؤلف کتاب مذاهب اهل سنت به عدم رابطه بین این دو، اصرار ورزد.

از طرفی هم کسانی مثل اسد حیدر مؤلف کتاب الإمام الصادق و المذاهب الأربعة در بررسی این موضوع نباید جانب اعتدال را رها می‌کرد، باید هر دو طرف سنجیده سخن بگویند. به نظر می‌رسد محمد ابوزهره، یکی از

➔ دانشمندان بزرگ مصری، با این موضوع براساس منطق و واقعیت‌های تاریخی برخورد کرده و آن را با دقت درخور بررسی کرده است. او در کتاب *ابوحنیفه و حیات*، می‌نویسد: از ابوحنیفه دربارهٔ اعلم الناس پرسیدند و او گفت: فقیه‌تر و اعلم از جعفر بن محمد ندیدم، و سپس مناظرهٔ علمی ابوحنیفه با امام صادق را در نزد منصور عباسی نقل می‌کند. باز وی در کتاب *تاریخ المذاهب الإسلامية* (ص ۵۳۷) می‌نویسد: اگر آقایان اندکی زحمت تحقیق را به خود می‌دادند، هیچ‌گاه رابطهٔ بین جعفر بن محمد با ابوحنیفه را نفی نمی‌کردند.

ابوزه‌ره می‌نویسد: علمای اسلام با همهٔ اختلافاتشان، در علم و فضل امام اجماع کرده‌اند و کسانی چون ابوحنیفه از محضر آن امام استفاده کرده است، و در صفحات آغازین کتاب *ابوحنیفه و حیات*، یکی از اساتید ابوحنیفه را، ولو مدت کوتاه، امام صادق معرفی می‌کند. و به نقل از *مناقب مکی* می‌نویسد: ابوحنیفه علاوه بر جعفر بن محمد از زید بن علی هم، بهرهٔ علمی فراوانی برده است.

اگر ما این شواهد را ساختهٔ دست شیعیان بدانیم که اینک، بعضی از برادران اهل سنت چنین اعتقادی دارند، اولاً، باید ابوزه‌ره را دست‌نشاندهٔ شیعیان بدانیم که نیست، و او را از اهل تحقیق ندانیم که هست. علاوه بر این از مسلمات تاریخ است که ملاقات‌های بین امام و ابوحنیفه صورت پذیرفته است و به احتمال قوی این ملاقات‌ها طی چندین سال، موردی بوده و طبیعی است در این نشست‌ها داستان گفته نمی‌شد، بلکه مطالب علمی و فقهی و کلامی و احادیث نبوی مطرح می‌شده است و از طرفی با توجه به اظهارات ابوحنیفه دربارهٔ علم امام، او از امام صادق استفاده می‌کرده ولو در مواردی هم با نظر استاد مخالفت داشته است. گذشته از این، اگر به بعضی از مقالات تحقیقی، مثل مقالهٔ «ابوحنیفه» در *دایرة المعارف بزرگ اسلامی* توجه و استناد شود و منابع پرشماری که از آثار حدیثی و تاریخی اهل سنت به دست داده ملاحظه گردد، وی را می‌توان از شاگردان امام باقر نیز قلمداد کرد، گرچه این قول مشهوری نیست. البته این نظریهٔ افراطی بعضی از شیعیان هم پسندیده نیست که این موضوع را به گونه‌ای تحلیل کنند و نتیجه بگیرند که ابوحنیفه از نظر علمی غیر از همان که دو سال در خدمت امام بوده اندوختهٔ علمی دیگری نداشته است. در حالی که در حدیث شمارهٔ ۷۱۸ *رجال کشّی* (ص ۳۸۵) آمده است: «عن علی بن الحسن بن رباط، عن حریر، قال: دلت علی ابي حنیفة و عنده کتب کادت تحوّل فیما بیننا و بینة، فقال لی: هذه الكتب كلها في الطلاق و أنتم و أقبل یقلب بیده، قال: قلت: نحن بجمع هذا كله في حرف، قال هو: ما هو؟ قلت: قوله تعالی: ﴿یا ایها النبی إذا طلقتم النساء فطلقوهن لعدتهن و أحصوا العدة﴾ (طلاق، آیه ۱) فقال لی: فأنت لا تعلم شيئاً إلا بروایة.» نه، این سخن سنجیده و علمی نیست، چون او مرد عالمی بوده و مدت هیجده سال تمام در نزد حماد بن ابی سلیمان دانش آموخته و صیت علمی او حجاز و عراق را درنوردیده و به بلاد فارس و هند و بخارا رسیده بود که واقعیتی است انکار ناپذیر. حال اختلاف نظر در فقه و فقهات و دیگر علوم نقلی و عقلی مطلبی است که در طول تاریخ بوده و هست و باید باشد، چون بنا به فرمایش مولانا امیرمؤمنان (ع) «علم به نقد زنده است». بله، ابوحنیفه فتاوای خاص خود را داشته که از ویژگی‌های اوست و این موضوع را عیب وی شمردن خطاست. نک: *فخرالدین رازی، مناظرات، ترجمهٔ یوسف قضائی، فصل زندگانی ابوحنیفه؛ محمد ابوزه‌ره، ابوحنیفه و حیات؛ دایرة المعارف اسلامی، ج ۵ و سید محمد اصغری، قیاس و سیر تکوین.*

ع نک: *دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۵، ص ۳۸۱.*

ابوحنیفه، در جریان قیام زید بن علی(ع) در سال‌های ۱۲۱ - ۱۲۲ ق. از قیام‌های کوچک و بزرگ دیگری که با سرمشق قرار دادن قیام زید علیه ظلم و جور شکل می‌گرفت پنهان و پیدا حمایت می‌کرد. این قیام‌ها نوعاً ریشه در افکار شیعی به ویژه زیدیه داشته است.<sup>۱</sup> از این رو عده‌ای بر وی خُرده گرفتند و در مقابل او ایستادند تا جایی که وی را زیدی مذهب، ماتریدی و مرجئه<sup>۲</sup> معرفی نموده‌اند.<sup>۳</sup>

ابوالفرج اصفهانی حدیثی از امام جعفر صادق - علیه السلام - نقل می‌کند که «رحم الله أبا حنیفة لقد تحققت مودته لنا في نصرته زید بن علی.»<sup>۴</sup> از این حدیث - گذشته از صحت و سقم سند آن - چنین برداشت می‌شود که امام - علیه السلام - هم ابوحنیفه و هم قیام زید بن علی را تأیید می‌کند. ابوحنیفه امام حسن مجتبی(ع) را خلیفه پنجم مسلمانان و امام برحق<sup>۵</sup> می‌داند، و از این گونه باورها مخالفان وی را در مخالفت خودشان مصرتر می‌کرد. ابوزهره می‌نویسد: «ابوحنیفه در امامت و خلافت متمایل به عقیده شیعه زیدیه بوده است و با کمک‌های خود، زید را یاری می‌کرده و همین تمایل به زید بن علی باعث شد که منصور عباسی مدتی او را زندانی کند

۱. ابوالفرج اصفهانی، *مقاتل الطالبيين*، ص ۹۵ (چاپ سنگی).

۲. و همین نسبت‌ها باعث شد که عده‌ای در انتساب *الفقه* به ابوحنیفه تردید کنند، چون وی در چند جای این رساله عقاید مرجئه را نقد و ابطال می‌کند. با توجه به این نقد آن کسانی که ابوحنیفه را از مرجئه می‌دانند در مقابل دو گزینه قرار می‌گیرند: یا باید از نسبت دادن مرجئه به ابوحنیفه دست بردارند و یا برای اثبات حرف خود در انتساب *الفقه* به ابوحنیفه تردید روا دارند که آنها دومی را برگزیده‌اند.

۳. نک: *دایرة المعارف بزرگ اسلامی*، ج ۵، ص ۳۸۳.

۴. ابوالفرج اصفهانی، پیشین، ص ۹۵ (چاپ سنگی).

۵. خلافت از جمله مسائلی است که بین مسلمانان اتفاق نظر وجود ندارد. براساس باور شماری از اهل سنت خلافت براساس حدیثی از رسول خدا(ص): «الخلافة ثلاثون علماً ثم یكون بعد ذلك الملك: خلافت اسلامی سی سال است و پس از آن سلطنت خواهد بود.» سیوطی در *تاریخ الخلفاء* (ص ۹) در ادامه این حدیث می‌نویسد: «علما گفته‌اند که در سی سال پس از نبی اکرم، خلیفه‌ای جز خلفای چهارگانه و امام حسن نبوده است.» با محاسبه مدت زمان خلافت خلفای چهارگانه، سی سال مورد اشاره حدیث تکمیل نمی‌شود لذا دوران امام حسن - علیه السلام - را نیز در بر می‌گیرد. البته این مسئله در بین عامه مردم از اهل سنت خیلی مطرح نشده است و لذا بیشتر مردم خلفای رسول الله(ص) را منحصر به همان چهار خلیفه می‌دانند. مرحوم غلامحسین مصاحب بی‌آنکه منبعی ذکر کند امام حسن را خلیفه پنجم شمرده و همچنین در کتاب *بیش اسلامی ویژه اهل سنت*، که کتاب درسی سوم دبیرستان است، بدون اشاره به منبعی امام حسن را خلیفه پنجم قلمداد کرده است.

که همان جا درگذشت.<sup>۱</sup> درباره زندگی این فقیه متکلم به همین مقدار - که هدف اصلی معرفی کتاب *الفقه الأكبر* است - بسنده می‌شود. ان شاء الله، به شرط حیات در شماره اول فصل نامه به تفصیل درباره ابوحنیفه، باورها و زمینه پیدایش و گسترش و ساختار فقه او سخن خواهیم گفت.<sup>۲</sup>

### آثار ابوحنیفه

تردید نیست که امام ابوحنیفه را در طول تاریخ فرهنگ اسلامی، بیشتر فقیه صاحب رأی شناخته‌اند و از دیر زمان نام او در کنار امام مالک و امام شافعی به عنوان یکی از بزرگ‌ترین فقیهان اهل سنت ذکر شده است. اما برخلاف آن دو، در برهه‌هایی از تاریخ، مکتب ابوحنیفه مکتبی دوبعدی شناخته شده است. مکتبی که هم از نظام اعتقادی و هم از نظام فقهی برخوردار است.<sup>۳</sup> علاقه او به علم کلام و جدل از دوران جوانی در وی مشهود بود و هر جا مباحث کلامی مطرح می‌شد او در آنجا شرکت می‌کرد. لذا بر پایه برخی از روایات، ابوحنیفه در اوان جوانی در محافل اعتقادی کوفه شرکتی فعال داشت و در فرصت‌هایی که دست می‌داد، ضمن سفر به بصره با اباضیان و دیگر گروه‌ها به مناظره کلامی می‌پرداخت.<sup>۴</sup>

در منابع کهن گزارش‌های متعددی آمده که همگی آنها آثاری را در فقه و کلام و ادبیات به ابوحنیفه نسبت داده‌اند.<sup>۵</sup> از آنهاست: *الفقه الأكبر*. البته ناگفته نماند ابوحنیفه زمانی می‌زیسته است که کتابت در بین مسلمانان خیلی رواج پیدا نکرده بود، لذا در بین صاحب‌نظران در صحت این انتساب شک و تردید وجود دارد که آیا خود ابوحنیفه این رسایل را نوشته و یا شاگردان وی آن را گردآورده‌اند. ولی آنچه مسلم است مطالب *الفقه الأكبر*، که اکنون در دسترس است، مطابق با

۱. نک: ابوزهره، پیشین، ص ۱۷۲؛ امام فخر رازی، پیشین، ص ۱۳۳؛ *دایرة المعارف بزرگ اسلامی*، ج ۵، ص ۳۸۱

و سید محمد اصغری، پیشین، ص ۹۵.

۲. جهت اطلاع بیشتر از آثار و افکار ابوحنیفه نک: محمد ملکی (جلال‌الدین)، *آشنایی با متون درسی حوزه‌های*

*علمیه ایران: شیعه، شافعی، حنفی*، ص ۲۷۹ - ۲۸۴.

۳. نک: *دایرة المعارف بزرگ اسلامی*، ج ۵، ص ۳۸۲.

۴. نک: خطیب بغدادی، پیشین، ج ۱۳، ص ۳۳۳.

۵. نک: جاحظ، *الحيوان*، ج ۱، ص ۸۷؛ ابوحنیان توحیدی، *البصائر والذخائر*، ج ۳، ص ۶۰۱؛ ابی‌حاتم، *الجرح و*

*التعديل*، ج ۴، ص ۲۰۱ و خطیب بغدادی، پیشین، ج ۱۳، ص ۳۴۲، به نقل از: *دایرة المعارف بزرگ اسلامی*.

۶. البته منظور *الفقه الأكبر*، نسخه خراسانیان است.

افکار ابوحنیفه است.<sup>۱</sup>

یاد کرد این نکته ضروری به نظر می‌رسد که منابع پژوهش درباره عقاید ابوحنیفه را می‌توان به دو دسته اساسی تقسیم کرد: نخست اقوالی است که از وی به طور پراکنده در کتاب‌های کلام، ملل و نحل، رجال و فقه آمده که این نوع منابع خیلی قابل اعتماد نیستند و دیگر آثاری چون: *الحالِم و المتعلم، رساله به عثمان بنی (یا بستی) و الفقه*، که بدین منابع بیشتر از منابع پیشین می‌توان اعتماد کرد.

*الفقه الأكبر*، عنوان مشترک سه نوع متن است<sup>۲</sup> که موضوع هر سه رساله، در علم کلام است.<sup>۳</sup> لذا در این مجال با توجه به حجم اندک این پیش‌گفتار و محدود بودن صفحات فصل‌نامه تنها به بررسی سندی این رساله می‌پردازیم.

۱. کهن‌ترین منبعی که در آن از رساله‌ای به نام *الفقه الأكبر*<sup>۴</sup> نام برده شده است، *الفهرست*<sup>۵</sup> ابن ندیم است، و گویا بخش‌هایی از این رساله باقی مانده<sup>۶</sup> و بیشتر شارحان هم همین بخش‌ها

۱. نک: محمد ابوزهره، پیشین، ص ۱۸۸ و ۱۹۳.

۲. البته تفکیک و تعیین این سه نوع متن از هم، کار دشواری است. چون به گونه‌ای اصل رساله به دست شارحان با دیدگاه‌های متفاوت شرح و تفصیل داده شده و در مواردی هم متن و شرح به هم آمیخته شده و کار را در مشخص نمودن رساله اصلی بر محققان دشوار نموده است، ولی نگارنده در حد توان با ذکر شواهد و حدس و گمان غالب و مهم‌تر از همه استناد ملا علی قاری حنفی هروی به این متن، آن رساله‌ای که باید از ابوحنیفه باشد، معرفی کرده است (خدای عالم به حقایق است).

۳. البته علم کلام به معنای خاص نیست، بلکه این رساله در علم کلام از نوع کلام منقول است و براساس احادیثی که مورد قبول ابوحنیفه بوده تدوین شده است. یکی از ویژگی‌های علمی ابوحنیفه سخت‌گیر بودن وی در پذیرش و تأیید احادیث بوده است و مشهور است که وی برخلاف امام مالک و امام شافعی و امام احمد حنبل، در تأیید و صدور احادیث از رسول الله و سواس خاصی به خرج می‌داده است و روش درست هم همین است. از امامان معصوم شیعه نیز روایاتی نقل شده که اگر حدیثی از رسول خدا (ص) و یا از ما به شما رسید آن را به قرآن عرضه کنید، اگر موافق با قرآن بود آن را بپذیرید و اگر مخالف قرآن بود، «فاضپوه<sup>۷</sup> علی الجدار».

۴. اسد حیدر در کتاب *الإمام الصادق و المذاهب الأربعة* (ج ۱، ص ۳۳) مؤلف *الفقه الأكبر* را ابوحنیفه بخاری دانسته است. با توجه به گزارش‌هایی که از این رساله داده شده این نسبت نمی‌تواند دقیق و صواب باشد.

۵. ابن ندیم، *الفهرست*، چاپ تهران، ص ۲۶۵.

۶. این رساله در سال ۱۳۲۱ در حیدرآباد دکن در ۷۰ صفحه به چاپ رسیده است، و ونسینگ (Wensinck) نیز آن را به انگلیسی ترجمه کرده و از سوی دانشگاه کمبریج چاپ شده است. نک: محمد نوری و محسن کدیور، *مآخذشناسی علوم عقلی*، ج ۱، ص ۲۰۶.

را شرح کرده‌اند، و در *الفرق بغدادی*<sup>۱</sup> و *التبصیر اسفراینی*<sup>۲</sup> نیز ذکری از *الفقه الأكبر* به میان آمده است<sup>۳</sup> و این نسخه منشأ همان مطلبی است که وی درباره حضرت علی بن ابی طالب و عثمان بن عفان نقل کرده و می‌گوید: «ما امر عثمان وعلی مرتضی را به خدا وامی‌گذاریم» و باز در همین نسخه آن جمله مشهور آمده است که «تفضیل شیخین وحبّ ختّین» (علی و عثمان)<sup>۴</sup> و از این عبارت قضاوت و «توقف» ابوحنیفه درباره این دو خلیفه اخیر مشهود است. از طرفی موفق بن احمد مکی در *مناقب ابوحنیفه* با استناد به همین رساله می‌نویسد: «ابوحنیفه، حضرت علی را در تمامی جنگ‌هایش بر طریق حق دانسته و دشمنان او را یاغی شمرده است.»<sup>۵</sup> و وی به طور مطلق خروج بر امام عادل را فاسق دانسته و آنها را اهل بغی قلمداد می‌کند، و با عبارت «هم فساق علی وجه التّین» از آنها تعبیر کرده است.<sup>۶</sup> کوتاه سخن اینکه این نسخه از *الفقه الأكبر* که متن کامل آن تاکنون شناسایی نشده است به صورت بریده‌هایی در یک شرح قدیم، بر جای مانده است و گاه به غلط به ابومنصور ماتریدی نسبت داده شده است.

دلیل بر این مطلب این است که شارح<sup>۷</sup> خود نیز، در برخی مواضع تصریح نموده که برخی از بخش‌های متن را نقل نکرده است.<sup>۸</sup> از طرفی ونسینگ، قطعات *الفقه الأكبر* را از نسخه چاپی همین شرح آورده و در قالب ده بند به انگلیسی ترجمه کرده است.<sup>۹</sup> البته برخی از عبارات در شرح یاد شده، همانند بخش‌هایی از متن آمده، ولی در بازسازی ونسینگ دیده نمی‌شود.<sup>۱۰</sup> علاوه بر

۱. *الفرق*، ص ۲۲۰.

۲. *التبصیر*، ص ۱۶۵.

۳. البته نسخه‌ای که در *الفهرست* ابن ندیم آمده غیر از نسخه‌ای است که بغدادی و اسفراینی از آن نام برده‌اند.

۴. این عبارت و عبارت «تفضیل» هیچ کدام در نسخه خراسان نیامده است. گرچه نسخه خراسان نیز شرح‌هایی دارد و شارحان بعضی از مسائل آن را توجیه کرده‌اند. نک: *دایرة المعارف بزرگ اسلامی*، ج ۵، ص ۳۸۳ و ۳۹۰.

۵. نک: *مناقب ابوحنیفه*، ج ۲، ص ۸۳ - ۸۴ به نقل از: *دایرة المعارف بزرگ اسلامی*.

۶. این قدامه، معنی، ج ۱۰، ص ۶۵ و شرح کبیر، ج ۱۰، ص ۶۲ (چاپ بیروت).

۷. شارح این نسخه برخلاف شارحان قرون چهارم به بعد، ناشناخته مانده و همین امر نیز تا حدودی موهم این مطلب شده که در بعضی از آثار سیاه‌نگاران، این شرح، متن اصلی قلمداد شده است.

۸. نک: شرح *الفقه الأكبر*، ص ۱۵، به نقل از: *دایرة المعارف بزرگ اسلامی*.

۹. در آثار غربی از این ده بند با عنوان یونانی «دیالوگ» (ده سخن) تعبیر شده است.

۱۰. عبارت‌هایی مانند «لا یضر کم جور...»، «من قال لا أعرف الکافر...» و «تذکره من أعلی...»، علاوه بر اینها در بازسازی ونسینگ، شرح و متن به هم آمیخته شده است.



این موارد، در این شرح یک نوع بریدگی احساس می‌شود، چون در بعضی بخش‌ها عبارت به گونه‌ای پرداخته شده که گویی متن در آنجا خاتمه می‌یابد و ادامه سخن افزوده‌ای بر متن است. این در حالی است که در نسخه خطی دیگر از شرح مزبور، کتاب در همان محل بریدگی، خاتمه می‌پذیرد و افزوده مزبور را در بر ندارد. گویا این بریدگی‌ها متن نسخه دیگر الفقه است<sup>۱</sup> که در ادامه به آن نسخه خواهیم پرداخت. و دیگر اینکه جهت‌گیری این رساله یک‌سان نیست. چون در بعضی بخش‌ها اصول فکری مکتب عدل‌گرای حنفی چون نظریه ایمان و امر به معروف مطرح شده در حالی که در بخش‌هایی عباراتی چون «لا یضرکم جور من جار... لکم اجرکم و علیہ وزر» آمده که یک دیدگاه حکومت‌پذیرانه است و با آموزه‌های ابوحنیفه هم‌خوانی ندارد.<sup>۲</sup>

به هر حال این نسخه از این رساله دست‌خوش تغییر و تحول شده که تفکیک اصل از فرع را دشوار کرده است.

چندین شرح<sup>۳</sup> به این نسخه از الفقه، نوشته شده که همه آنها در حیدرآباد دکن هند و مصر به چاپ رسیده است. یکی از این شرح‌ها که در حدود صد صفحه است در مصر چاپ شده و عده‌ای این شرح را متن رساله الفقه الأكبر دانسته‌اند که درست به نظر نمی‌رسد.

۱. نک: دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۵، ص ۴۰۴.

۲. همان.

۳. ۱. شرح محیی‌الدین محمد بهاء‌الدین ( ۹۵۶ ق )، به نام القول الفصل. وی در این شرح بین کلام و تصوف جمع کرده است. ۲. شرح الیاس بن ابراهیم سینوبی ( ۸۹۱ ق ). ۳. شرح حکیم اسحاق علی، به نام الحکمة النبویة. این شرح را مؤلف بعدها خودش خلاصه کرده و به همین نام، یعنی مختصر الحکمة النبویة، چاپ شده است. این شارح رساله الفقه را به صورت مزجی شرح کرده و ابوالبقاء احمدی در سال ۹۱۸ ق. آن را با نام الجواهر، به نظم درآورده است. ۴. شرح ملاعلی قاری با نام منح الروض الأزهر. گویا این شرح مفصل‌ترین شرح رساله الفقه است. دارالکتب العلمیة، این اثر را در ۱۹۲ ص وزیری در بیروت با تحقیق علی محمدتدل چاپ کرده است. ۵. رساله‌ای به نام الفقه الأكبر الإمام، شرح و توضیح مختصر رساله الفقه الأكبر است. بعضی از شافعیان این رساله را از جمله آثار امام شافعی برشمرده‌اند که باید نادرست باشد. ۶. عبدالقادر اُبی محمد، الدر الأكبر فی شرح الفقه الأكبر. این شرح در سال ۱۲۹۸ ق. در کاتبور به چاپ رسیده است. ۷. شرحی منسوب به ابومنصور ماتریدی که گویا از تألیفات ابواللیث سمرقندی باشد. ۸. شرح فخر الاسلام بزودی. ۹. شرح عطاء بن علی جوزجانی به نام الفقه الأیسط، و ده‌ها شرح دیگر. نک: حاجی خلیفه، کشف الظنون، ج ۲، ص ۱۲۸۷؛ یوسف الیان سرکیس، معجم المطبوعات العربیة و المعربیة، ج ۱، ص ۳۰۳؛ دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۵، ص ۴۰۴ و فؤاد سزگین، تاریخ نگارش‌های عربی، ترجمه و تدوین خانة کتاب تهران، ذیل «ابوحنیفه».

۲. نسخه دیگری از *الفقه الأكبر* در دست است که اوج نزدیکی تعالیم حنفی و کلام اشعری در آن دیده می‌شود که در این نسخه اثری از ارجای<sup>۱</sup> حنفی نیست. گویا شافعیان جهت التیام میان عقاید حنفیان و شافعیان به شرح و تفصیل این رساله پرداخته‌اند، و این نسخه و نسخه پیشین خیلی نمی‌تواند قابل اعتماد باشد، چون هر دو نسخه دست‌خوش تغییر و تحول، ولو اندک، شده‌اند و یا شارحان مقاصد خود را در ذیل متن به گونه‌ای تنظیم کرده‌اند که گویا این مطالب مستفاد از متن است.<sup>۲</sup> گرچه شالوده این نسخه تا حدودی بر نسخه خراسان بنا نهاده شده است.

۳. نسخه دیگری که به نسخه حنفیان خراسان - که هم‌شهریان خود ابوحنیفه نیز هستند - معروف و مشهور است و به نظر می‌رسد دقیق‌ترین و قابل اعتمادترین نسخه *الفقه الأكبر* باشد.<sup>۳</sup> این نسخه در حیدرآباد دکن با مقدمه یک صفحه‌ای سید هاشم ندوی چاپ شده و با توجه به مفاد رساله باید همان *رساله الفقه الأكبر* باشد که از آن ابوحنیفه است،<sup>۴</sup> چون تمام مطالب با اعتقادات حنفیان و خود ابوحنیفه مطابقت دارد. از طرفی مقایسه متن این نسخه با دو نسخه دیگر و با توجه به آموزه‌های علمای بزرگ حنفی، اعتماد به این نسخه راقوت بیشتری می‌بخشد و از سویی با شکل‌گیری اعتقادات مکتب حنفی در خراسان براساس این متن و شروح آن، پیوند بین این نسخه و عقاید ابوحنیفه، که شارحان حنفی مذهب در شروح این نسخه آورده‌اند، نمود بیشتری پیدا می‌کند، و بیشتر مضامین این متن از جمله: اعتقاد صحیح ایمان به خداوند، فرشتگان، رستاخیز، صفات خداوند اعم از ذات و فعل، نفی جوهر و عرض بودن خداوند<sup>۵</sup> و مسئله قدم و حدوث قرآن، که در این رساله با یک نوع تأویل از ابوحنیفه دور شده، گرچه ظاهر عبارت

۱. بسیاری از نویسندگان اصحاب حدیث: امامیه، معتزله و اشاعره، ابوحنیفه را از زمره مرجئه شمرده‌اند و این نسبت آن اندازه بازگو شده که گویی در ردیف مسلمات جای گرفته است. نک: ابوالحسن اشعری، *المقالات الإسلامیین*، ص ۱۳۸؛ *رجال کشّی*، ص ۱۹۰ و *دایرة المعارف بزرگ اسلامی*، ج ۵، ص ۳۸۲.

۲. نک: همان، ج ۵، ص ۳۹۱ و ۴۰۴.

۳. این نسخه را نیز همانند دو نسخه دیگر، حنفیان خراسان، شرح و بسط داده‌اند و در مواردی نیز به جای شرح توجیهاتی کرده‌اند. ولی از آنجایی که متنی مختصر بی‌آنکه با شرحی یا حاشیه‌ای ممزوج شده باشد - برخلاف دو نسخه پیشین که با شرح ممزوج شده - موجود است از این رو، بیشتر می‌توان به این نسخه اعتماد کرد.

۴. حال یا خود ابوحنیفه نوشته است و یا شاگردان وی مطالب کلامی شفاهی او را پس از فوتش جمع و تدوین نموده‌اند، هر چه هست این رساله در جواب مخالفان ابوحنیفه نوشته شده است. نک: *دایرة المعارف بزرگ اسلامی*، ج ۵، ص ۳۹۰ و منابع نشان داده شده در آن.

۵. نک: *الفقه الأكبر*، ص ۲.

مغایر با تأویل است، و از همه مهمتر مطالب صفحات آغازین رساله با ذکر مباحثی چون: اصل توحید، فرشتگان کتب، رُسل، از خدا بودن خیر و شر، حساب، میزان، جنت و نار، که در شروح خراسانیان آمده و بخشی از آن نیز، در نسخه شماره دوم دیده می‌شود، با هم هم‌خوانی دارد. نکته دیگر اینکه مباحثی مانند اجر عمل و مساوی بودن ایمان اهل زمین و آسمان که در این رساله اشاره‌ای به آنها شده، در کتاب *العالم و المتعلم*، ابوحنیفه نیز آمده است این مشابهت‌ها اعتماد بر این نسخه را افزون‌تر می‌نماید. و از سوی نفی جوهریت از خداوند، ازلی بودن صفات و چند مبحث دیگر این رساله، در کتاب *السواد الأعظم حکیم سمرقندی* با اشاره به مباحث *الفقه الأكبر* (متن خراسان) دیده می‌شوند، و طحاوی نیز به این مباحث بنابه نقل از این رساله اشاره کرده است. تفاوت دیگر این است که، مسئله عشره مبشره، استطاعت، سودبخش بودن دعا بر مردگان، تفضیل انبیا بر اولیاء در *الفقه الأكبر* خراسانیان دیده نمی‌شود در صورتی که در شرح آن دو نسخه آمده است، و دیگر رابطه خاص بین مباحث این نسخه با آموزه‌های ماتریدی معتزلی که افکار و اندیشه او با ابوحنیفه تا حدود زیادی هم‌خوانی دارد، در کتاب *التوحید* دیده می‌شود.

خلاصه اینکه: با وجود این حدس‌ها و گمان‌ها و گاه شواهد و دلایل کلامی موجود در این رساله و تطبیق آن با آموزه‌های ابوحنیفه در رساله‌های دیگر وی، و هم‌خوانی و همسانی مطالب آنها، خود صحت انتساب این رساله را به ابوحنیفه، نسبت به دو نسخه دیگر، قوی‌تر می‌نمایاند. همین موارد و مطالب مقایسه‌ای که در این پیشگفتار ذکر شد ذهن نگارنده را بدین سو سوق داد که باید رساله خراسان دقیق‌تر و صحیح‌تر و انتساب آن به ابوحنیفه یقینی‌تر از رساله‌های دیگر باشد. آخرین سخن که خود مهم‌ترین دلیل نیز بر صحت انتساب رساله خراسانیان به ابوحنیفه است، شرح ملا علی قاری هروی<sup>۱</sup> *مکّی بر الفقه الأكبر* ابوحنیفه است. ملا علی به صورت مزجی به شرح<sup>۲</sup>

۱. ملا علی قاری حنفی یکی از عالمان و متکلمان بزرگ احناف است که در نشر افکار و شرح آثار ابوحنیفه تلاش بسیار کرده است. وی از اهالی خراسان (هرات) و از آنجایی مدتی مجاور بیت‌الله الحرام بوده به مکی مشهور شده است. هروی از صدای بسیار خوشی برخوردار بوده و قرآن را با لحن بسیار حزینی می‌خوانده است. لذا به قاری معروف شده به گونه‌ای که بیشتر مردم او را با نام «القاری» می‌شناختند که «الف و لام» القاری، عهد ذکر است. از او آثار قابل ملاحظه‌ای به جا مانده از جمله شرح همین رساله *الفقه الأكبر* است. وی به سال ۱۰۱۴ ق. در شهر مکه درگذشت.

۲. این شرح را برادر ارجمندم حضرت آقای محسن دیدارپور کتابدار جوان و سخت‌کوش در اختیار بنده گذاشت که بدین وسیله از لطف ایشان سپاسگزارم.

رسالة الفقه پرداخته که در صدر صفحات و در پایان کتاب، متن رساله الفقه الاکبر نیز آمده است. نگارنده دو بار نسخه هروی را با نسخه دکن مقابله کرده و جالب اینکه هیچ اختلاف اساسی در این دو متن دیده نشد، مگر موارد خیلی اندکی که احتمال زیاد دارد بیشتر این گونه اختلافات از حروف نگاران نسخه هروی که، در بیروت چاپ شده، باشد. چون آنها دقت در متن را روا نمی‌دارند فقط به شکل ظاهری کتاب اهمیت می‌دهند. به هر حال، هروی که یکی از بزرگ‌ترین متکلمان حنفی است، در قرن دهم این رساله را شرح کرده و به نسخه‌ای اعتماد کرده که در این مقاله نیز، صحت انتساب همین نسخه به ابوحنیفه ثابت شده است.<sup>۱</sup>

وطبعاً همین رساله است که باید از ابوحنیفه باشد، چون عالمی مانند ملا علی قاری هروی با وجود نسخه‌ها و شروح دیگر، این متن را انتخاب و با این اعتماد و انتخاب صحت انتساب این نسخه را به ابوحنیفه تأیید کرده است.

ابوحنیفه در این رساله از توحید، ایمان، صفات ذاتی و فعلی خداوند، غیر مخلوق بودن کلام خداوند<sup>۲</sup>، ایمان و کفر، مدارج صحابه، مشیت خداوند، معجزات و کرامات، سماع کلام خداوند، علم خداوند به موجودات و معدومات، چگونگی خلقت عالم هستی و خلق، ازلی بودن صفات، قصاص، الصواب عندالله، رؤیت خداوند در آخرت<sup>۳</sup>، شفاعت انبیا، تنزیه انبیا، هدایت و ضلالت، چگونگی ورود مؤمنان بر رسول خدا در حوض، نشانه‌های قیامت، یک‌سان بودن فضیلت آیات قرآن، فضل

۱. موارد اختلاف در پانوش متن عربی آمده است.

۲. بحث درباره خلق قرآن از مسائلی است که در روزگار ابوحنیفه بسیار بحث‌انگیز بود و اصحاب حدیث نه تنها قول خلق قرآن را به ابوحنیفه نسبت می‌دادند، بلکه گاهی تلاش می‌کردند تا او را به عنوان نخستین قائل به خلق قرآن معرفی نمایند. ولی بنا بر روایت حنفیان و برخی از غیر حنفیان، ابوحنیفه خلق قرآن را مردود دانسته است. نک: الفقه الاکبر، ص ۳ و چندین منبع دیگر که در دایرة المعارف بزرگ اسلامی (ج ۵، ص ۳۸۴) نشانی آنها داده شده است.

۳. یکی از مسائلی که بین متکلمان شیعه و سنی مورد اختلاف جدی است، مسئله رؤیت باری تعالی است. شیعه، معتزله و قدریه با استناد به آیه شریفه «لیس کمثله شیء و هو السميع البصیر» (شورا، آیه ۱۱) و چند آیه دیگر، رؤیت را تحت هر شرایطی نفی می‌کنند، و بر این باورند رؤیت مستلزم جسمیت خداوند می‌شود و جسمیت هم با ذات باری تعالی سازگار نیست. اما اشاعره و اصحاب حدیث با استناد به آیه شریفه «وجوه یومئذ ناظرة \* إلى ربها ناظرة» (قیامت، آیه ۲۲ - ۲۳) معتقدند اهل بهشت در روز قیامت خدا را خواهند دید. ابوبکر محمد کلابادی در کتاب التعریف (باب یازدهم، ص ۴۲) می‌نویسد: «أجمعوا على أن الله تعالى يرى بالأبصار في الآخرة، وأنه يره المؤمنون دون الكافرين...». بحث رؤیت باری تعالی در آثار صوفیه، قرون اولیه اسلام نیز آمده است.

خداوند و عقاب او، باطل بودن عمل ریایی، تکفیر مسلمان به گناه، مشیت الهی، سؤال نکیر و منکر و چندین مسئله دیگر به اختصار سخن گفته است.

یاد کرد این نکته ضروری به نظر می‌رسد که مطالب این رساله به ویژه آن بخش‌هایی که درباره خداوند و صفات باری تعالی و قرآن و ایمان آمده، شباهت بسیاری به خطبه اول امیرمؤمنان علی - علیه السلام - در نهج البلاغه دارد، و به ذهن خواننده بصیر چنان تبادر می‌کند که گویا ابوحنیفه در حین تصنیف این رساله، نظری بر این خطبه داشته است. در پانوش متن عربی شاهی بر این شباهت ذکر شده است.

پایان سخن اینکه، بنای یاران بر این است که در هر شماره‌ای از میثاق امین، یک رساله خطی و یا یک رساله کمیاب، که متناسب با سبک و سیاق میثاق امین باشد احیاء و تقدیم خوانندگان کنند. در این شماره، که پیش شماره میثاق امین است، کتب کلامی الفقه الأكبر<sup>۱</sup> که ابوحنیفه در آن تعدادی از مسائل کلامی و اعتقادی را به اختصار بیان کرده است، به خوانندگان صاحب‌دل، به ویژه برادران اهل سنت، تقدیم می‌شود. امیدواریم با تحقیق و تجدید چاپ این رساله، بسیاری از مسائل بی‌اساسی که به وی نسبت می‌دهند روشن شود.<sup>۲</sup> گرچه این مسئله نیازمند تفصیل است و شرح و تبیین آن، بر عهده پژوهش‌گرانی است که با در دست داشتن این اصول، خود پی‌گیر فروع و مسائل پیرامونی آن خواهند بود. با ذکر مجدد این نکته که احیای تراث، هم برای پیروان آن مذهب و اخذ اصول آن از منابع دست اول اطمینان‌بخش‌تر خواهد بود و هم می‌تواند منبع و مأخذ قابل قبولی برای پیروان سایر مذاهب باشد که در نقد و بررسی بدان استناد و استدلال نمایند. این رساله بی‌هیچ دخل و تصرفی عیناً از روی نسخه حیدرآباد دکن نقل و با تحقیق و ویرایش اقدام به چاپ آن شده است. البته برای مزید فایده، حاشیه‌هایی نگاشته شده است که لازمه هر تحقیقی است.

۱. از آن رو نویسنده به احیا و چاپ این رساله همت گماشته که اولاً، کمیاب بود و ثانیاً، پژوهش‌گران علم کلام برای مقایسه اندیشه متکلمان مسلمان به این رساله نیازمندند.

۲. خصوصاً برادران احناف ایران که خود از پیروان کلامی و فقهی ابوحنیفه هستند.

۳. در طول تاریخ بعضی از مطالب به کسانی نسبت داده شده که هیچ اصل و اساسی ندارد. از جمله آنها نسبت دادن فتوای «حلیه‌های شرعی» به ابوحنیفه است که به اعتقاد ابن قیّم در کتاب اعلام الموقعین هیچ یک از ائمه اربعه اهل سنت فتوا به جواز «حلیه شرعی» ندادند، بلکه بعضی از متأخرین و پیروان آنها این گونه نسبت‌ها را به آنها و به ویژه به ابوحنیفه داده‌اند، در حالی که اینان در نسبت خود خطا کرده‌اند و در پیشگاه خدا مسئول خواهند بود. نک: صبحی محمصانی، قانونگذاری در اسلام، ترجمه اسماعیل گلستانی و سید محمد اصغری، پیشین، ص ۹۱.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

### بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ نَحْمَدُهُ وَنُصَلِّي عَلَى رَسُولِهِ الْكَرِيمِ

أصل التوحيد و ما يصح الاعتقاد عليه يجب أن يقول: أمنتُ بالله و ملائكته و كتبه و رسله و البعث بعد الموت و القدر خيره و شره من الله تعالى و الحساب و الميزان و الجنة و النار و ذلك كله حقٌ. و الله تعالى، واحدٌ لا من طريق العدد و لكن من طريق أنه لا شريك له ﴿لم يلد و لم يولد \* و لم يكن له كفواً أحد﴾<sup>١</sup> لا يشبه شيئاً من الأشياء من خلقه و لا يشبهه شيء من خلقه، لم يزل و لا يزال بأسمائه و صفاته الذاتية و الفعلية. أمّا الذاتية، فالحياة و القدرة و العلم و الكلام و السمع و البصر و الإرادة.

و أمّا الفعلية، فالتخليق و التزيق و الإنشاء، و الإبداع و الصنع و غير ذلك من صفات الفعل، لم يزل و لا يزال بصفاته و أسمائه،<sup>٢</sup> لم يحدث له صفة و لا اسم.<sup>٣</sup> لم يزل عالماً بعلمه و العلم صفة في الأزل، و قادراً بقدرته و القدرة صفة في الأزل، و متكلماً بكلامه، و الكلام صفة في الأزل و خالطاً بتخليقه و التخليق صفة في الأزل، و فاعلاً بفعله، و الفعل صفة في الأزل، و الفاعل هو الله تعالى، و الفعل صفة في الأزل، و المفعول مخلوق، و فعل الله تعالى غير مخلوق و صفاته في الأزل غير محدثة و مخلوقة، و من<sup>٤</sup> قال: إنها مخلوقة أو محدثة، أو وقف، أو شك فيهما<sup>٥</sup> فهو كافر بالله تعالى. و القرآن كلام الله تعالى في المصاحف مكتوب، و في القلوب محفوظ و على الألسن مقروء، و على النبي - عليه الصلاة و السلام - منزل،<sup>٦</sup> و لفظنا بالقرآن مخلوق، و كتابتنا له مخلوقة، و قرأنا له مخلوقة و القرآن غير مخلوق. و ما ذكر الله تعالى في القرآن حكاية عن موسى و غيره من الأنبياء - عليهم السلام - و عن فرعون و إبليس فإن ذلك، كلاًه كلام الله تعالى إخباراً عنهم، و كلام الله تعالى غير مخلوق و كلام موسى و غيره من المخلوقين مخلوق، و القرآن كلام الله تعالى فهو قديم، لا كلامهم. و سمع موسى - عليه السلام - كلام الله تعالى كما في قوله تعالى: ﴿و كلم الله موسى تكليماً﴾<sup>٧</sup>.

١. سورة الإخلاص، الآية ٣ - ٤. في نسخة الهروي: ﴿قل هو الله أحد الله الصمد لم يلد و لم يولد \* و لم يكن له كفواً أحد﴾.

٢. في نسخة الهروي: و لا يزال بأسمائه و صفاته.

٣. في نسخة الهروي: له اسم و لا صفة.

٤. في نسخة الهروي: فمن قال.

٥. قوله: أو شك فيهما أي في وجود صفاته أو أزليتها (الندوي).

٦. في نسخة الهروي: منزل.

٧. سورة النساء، الآية ١٦٤. هذه الشريعة منزلة خصمة لموسى (ع) لم تكن لغيره من الانبياء - عليهم السلام - حتى

عرف بينهم بـ (كليم الله)، و هو نوع من أقسام الوحي.

وقد كان الله تعالى متكلماً و لم يكن كلام موسى - عليه السلام - و قد كان الله تعالى خالفاً في الأزل و لم يخلق الخلق، فلمّا تكلم الله موسى بكلامه الذي هو له صفة في الأزل. و صفاته كلّها بخلاف صفات المخلوقين. يعلم لا كعلمنا، و يقدر لا كقدرتنا، و يرى لا كرؤيتنا، و يتكلم لا ككلامنا، و يسمع لا كسمعنا.<sup>١</sup>

و نحن نتكلم بالألوات و الحروف، و الله تعالى يتكلم بلا آلة و حروف،<sup>٢</sup> و الحروف مخلوقة و كلام الله تعالى غير مخلوق.

و هو شيء لا كالأشياء،<sup>٣</sup> و معنى الشيء الثابت<sup>٤</sup> بلا جسم، و لا جوهر، و لا عرض، و لا حدّ له، و لا ضدّ له، و لا نداء له، و لا مثل له، و له يد و وجه و نفس. كما ذكره الله تعالى في القرآن، فما ذكره الله تعالى في القرآن من ذكر الوجه و اليد و النفس، فهو له صفات بلا كيف.<sup>٥</sup> و لا يقال: إنّ يده قدرته أو نعمته، لأنّ فيه إبطال الصفة و هو قول أهل القدر<sup>٦</sup> و الاعتزال<sup>٧</sup>، و لكن يده صفة بلا كيف و غضبه و رضاه صفتان من صفات الله تعالى بلا كيف.

خلق الله تعالى الأشياء لا من شيء، و كان الله تعالى عالماً في الأزل بالأشياء قبل كونها و هو الذي قدر الأشياء و قضاهها، و لا يكون في الدنيا و لا في الآخرة شيء إلا بمشيئته و علمه و

١. وردت في نسخة الهروي، بعد كلمة الخلق، الآية الشريفة: «و ليس كمثل شيء و هو السميع البصير».

٢. في نسخة الهروي: و يسمع لا كسمعنا و يتكلم لا ككلامنا.

٣. في نسخة الهروي: و لا حروف، ولكن و الصحيح ما اثبتناه، لأنّ كلمة «حروف» عطف لما قبله أي «بلا آلة».

٤. كما قال مولانا علي بن أبي طالب - عليه السلام - في نهج البلاغة، هو ملجأه للسيد الشريف الرضي من كلام امير المؤمنين (الخطبة ١، ص ٢٤): «مع كل شيء لجمّة قارئة، و غير كل شيء لا بمؤلمة» (المزاييل: المفارقة و المباينة) كما أشار بهذا المعنى ابن أبي الحديد المعتزلي في شرحه على نهج البلاغة، المجلد الثالث، فصل الرابع في نفي التشبيه عنه تعالى، ص ٢٢٦: «أه شيء لا كالأشياء».

٥. في نسخة الهروي: إثباته، لكن و الصحيح ما اثبتته نسخة الدكن.

٦. كما قال معلم الثاني أبي نصر الفارابي في فصوصه، هذا نصه: «واجب الوجود لذاته، لا جنس له، لا فصل له، فلا حدّ له، فلا مشارك له، فلا ضدّ له، و لا نداء له، و لا عوارض له...» أنظر: الفص التاسع.

٧. أول من تكلم في القدر رجل من أهل العراق كان نصرانياً، فأسلم ثمّ نصر، و أخذ عنه معبد الجهنّي (الجهمي) و ثم أخذ من الجهنّي، الغيلان الدمشقي. أنظر: ابن نباته، سرح العيون و ذهبى، ميزان الاعتدال.

٨. الاعتزال بُني على خمسة أصول: القول بالتوحيد؛ القول بالعدل؛ القول بالوعد و الوعيد؛ القول بالمنزلة بين المنزلتين و الأمر بالمعروف و النهي عن المنكر. فإذا أكلت في الإنسان هذه الخصال الخمس فهو معتزلي. أنظر: ابن الخياط المعتزلي، الانتصار و الرد على ابن راوندي الملحد، ص ١٢٦.



قضائه و قدره، و كتبه في اللوح المحفوظ، و لكن كتبه بالوصف لا بالحكم<sup>١</sup> و القضاء و القدر و المشيئة صفاته في الأزل بلا كيف يعلم الله تعالى المعدوم في حال عدمه هدمواً، و يعلم أنه كيف يكون إذا أوجده، و يعلم الله<sup>٢</sup> الموجود في حال وجوده موجوداً، و يعلم أنه كيف يكون فناؤه، و يعلم الله القائم في حال قيامه قائماً، و إلهاداً فقد<sup>٣</sup> علمه قاعداً في حال قعوده من غير أن يتغيّر علمه أو يحدث له علم، و لكن التغيّر و الاختلاف يحدث عند المخلوقين.

خلق الله تعالى الخلقَ سليماً من الكفر و الإيمان، ثم خاطبهم و أمرهم و نهاهم، فكفر من كفر و إنكاره و جحوده الحقّ بخذلان الله تعالى إياه، و آمن من آمن بفعله و إقراره و تصديقه بتوفيق الله تعالى إياه و نصرته له.

أخرج ذرية آدم من صلبه<sup>٤</sup> فجعلهم عقلاء فخاطبهم و أمرهم بالإيمان و نهاهم عن الكفر، فأقروا له بالربوبية، فكان ذلك منهم إيماناً، فهم يولدون على تلك الفطرة<sup>٥</sup>، و من كفر بعد ذلك فقد بدّل و غيّر، و من آمن و صدق، فقد ثبت عليه و داوم، و لم يجبر أحداً من خلقه على الكفر و لا على الإيمان، و لا خلقهم مؤمناً و لا كفراً و لكن خلقهم أشخاصاً. و الإيمان و الكفر فعل العباد، و يعلم الله تعالى من يكفر في حال كفره كافراً، فإذا آمن بعد ذلك علمه مؤمناً في حال إيمانه و أحبه من غير أن يتغيّر علمه و صفته.

و جميع أفعال العباد من الحركة و السكون كسبهم على الحقيقة، و الله تعالى خالقها و هي كلّها بمشيئته و علمه و قضائه و قدره. و الطاعات كلّها كانت واجبة بأمر الله تعالى و بمحبته و برضاه و علمه و مشيئته و قضائه و تقديره، و المعاصي كلّها بعلمه و قضائه و تقديره و مشيئته لا بمحبته و لا برضاه و لا بأمره.

١. هو نفي الجبر في أفعال العباد و إبطال لمذهب الجبرية (الندوى)؛ كما ورد في حديث مولانا الصادق (ع): لا جبر و لا تفويض، ولكن أمر من الأمرين؛ انظر: الكافي، ج ١، باب الجبر و القدر، ص ١٦٠. و أمّا بعض الآيات الشريفة، على مذهب الجبرية، تدلّ على وجود الجبر في أفعال العباد. و استدأوا على آيت من القرآن الكريم: ﴿ختم الله على قلوبهم و على سمعهم و على ابصارهم \* من يضل الله فلا هادي له \* و ما تشاؤون إلا أن يشاء الله \* و لا ينفعكم نصحى إن اردت أن أصحّ لكم إن كان الله يريد أن يغويكم و هو ربكم و اليه ترجعون﴾ (هود، آية ٣٤).

٢. في نسخة الهروي: الله تعالى.

٣. كلمة «فقد» ساقطة من نسخة الهروي.

٤. في نسخة الهروي: من صلبه على صور الذرّة.

٥. أشار بهذا، الحديث النبوي الشريف: «كلُّ مولودٍ يولدُ على الفطرة؛ يعنى المعرفة» انظر: الكافي، ج ٢، باب فطرة

الخلق على التوحيد، ص ١٢.

و الأنبياء - عليهم الصلاة والسلام - كلُّهم مُذَهَّبُونَ عن الصغائر والكبائر والكفر والقبائح<sup>١</sup>، و قد كانت منهم زلات و خطايا<sup>٢</sup>. و محمد - عليه الصلاة والسلام - حبيبه و عبده و رسوله و نبيه و صفيه و نقيه، و لم يعبد الصنم، و لم يُشرك بالله تعالى طرفة عين قط<sup>٣</sup>، و لم يرتكب صغيرة و لا كبيرة قط<sup>٤</sup>. أفضلُ الناس بعد النبيين - عليهم الصلاة والسلام - أبو بكر الصديق ثم عمر بن الخطاب الفاروق، ثم عثمان بن عفان ذو النورين، ثم علي بن أبي طالب المرتضى - رضوان الله تعالى عليهم أجمعين - عابدين ثابتين على الحق<sup>٥</sup>، و مع الحق نتولاهم جميعاً

و لا نذكر أحلاً من أصحاب رسول الله إلا بخير<sup>٦</sup>. و لا نكفر مسلماً بذنب من الذنوب و إن كانت كبيرة إذا لم يستحلها، و لا نُزيل عنه اسم الإيمان و نُسميه مؤمناً حقيقة، و يجوز أن يكون مؤمناً فاسقاً غير كافر. و المسح على الخفين سُنة، و التراويح في ليالي شهر رمضان سُنة، و الصلاة كُلُّ دِرٍّ و فاجر من المؤمنين جائزة<sup>٧</sup>. و لا نقول: إن المؤمن لا تضره الذنوب، و لا نقول: إنَّه لا يدخل النار، و لا نقول: إنَّه يخلد فيها و إن كان فسقاً بعد أن يخرج من الدنيا مؤمناً، و لا نقول: إن حَسَنَاتِنَا

١. إعلم أن الأنبياء - صلوات الله عليهم - بشرٌ من الناس، يأكلون الطعام، و يمشون في الأسواق، و أنهم مَرُكَبُونَ على الشهوات، و الكراهة، و الغفلة و الذَّكْر و النسيان، إلا في تبليغ ما مروا به، فإنهم معصومون عن النسيان و الغفلة و السهو و الكذب، لأنَّ الله قد اختارهم لتبليغ رسالته و أداء أمانته، و لا يجوز أن يُرسل من ينسى شيئاً من تبليغ الرسالة أو يسهو عنها أو يكذب، فهذه الجملة لا تجوز على الأنبياء بل هم معصومون عنها. فأما في سائر أفعالهم غير تبليغ الرسالة، فإنه يجوز عليهم النسيان و الغفلة و الخطأ في التأويل وغير ذلك. كما قال الله تعالى في النسيان و الخطأ في آدم - عليه السلام - ﴿لَمَّا نَسَىٰ - و لم نجد له عزمًا﴾ (طه، ١١٥) و قال: حاكياً قول موسى للخضر - عليهما السلام - ﴿قَالَ لَا تَأْخِذْ بِلِحْيَتَيْكَ وَ بِمِائِمَتَيْكَ بِمَا نَسِيتُ و لَأَرْهِقَنِي مِنْ أَمْرِي عَسْرًا﴾ (الكهف، ٧٣). و قال الله تعالى لنبيِّنا محمد - صلى الله عليه و آله و سلم - ﴿وَإِذَا يُنذِرُكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِى مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾ (الانعام، ٦٨) و معاً يدل على أن النبي يسهو و ينسى ما روي عن رسول الله (ص) لَّه صلى بجماعة الظَّهْر خمس ركعات، فقال له بعض القوم: يا رسول الله هل يزيد في الصلاة شيء؟ قال: و ما ذاك؟ قال: صليت بنا خمس ركعات فاستقبل القبلة و كبر هو جالس، ثم سجد سجدتين ليس فيهما قراءة و لا ركوع، ثم سلم، أنظر: وسائل الشيعة، ج ٨، ص ٢٣٣ و الاستبصار، ج ١، ص ٣٧٧ فدل هذا الخبر على صحة ما قلنا في نسيان الأنبياء و دل أيضاً على أن محمداً رسول الله أفضل المرسلين.

٢. أى من غير قصد و عزيمة (الندوي).

٣. هذا التفضيل مخالف لما روي عن نسخة ذكرها ابن نديم في فهرسته و فيها روي عن أبوحنيفة «التوقف» في حق عثمان بن عفان و علي المرتضى.

٤. حينما يقول: إن كان القاضي من أهل العدل صح ذلك، و إن كان من أهل البغي، لم ينفذ له قضاء، و لا ينعقد له الولاية. أنظر: المجموع لإمام النووي، ج ١٩، ص ٢١٤؛ المحلى لابن حزم، ج ١١، ص ١١٠؛ شرح فتح القدير، ج ٤، ص ٤١٦ و المبسوط للسرخسي، ج ١٠، ص ١٣٠.

مقبولة وسيئاتنا مغفورة كقول المرجئة<sup>١</sup>، و لكن نقول: من عمل حسنة بجميع شرائطها خالية عن العيوب المفسدة و لم يبطلها بالكفر<sup>٢</sup> و الردة و الأخلاق السيئة<sup>٣</sup> حتى خرج من الدنيا مؤملاً، فإن الله تعالى لا يضيعها، بل يقبلها منه ويثيبه عليها.

و ما كان من السيئات دون الشرك و الكفر و لم يتب عنها صاحبها حتى مات مؤمناً، فإنه في مشيئة الله تعالى إن شاء عذبه بالنار، وإن شاء عفا عنه و لم يُعذبه بالنار أصلاً. و الرياء إذا وقع في عمل من الأعمال، فإنه يبطل أجره، و كذلك العجب.

و الآيات ثابتة للأنبياء، و الكرامات للأولياء حق، و أما التي تكون لأعدائه<sup>٤</sup> مثل إبليس و فرعون و الدجال مملوئي في الأخبار، أنه كان و يكون لهم لأنسُميها آيات و لا كرامات و لكن نُسَمِيها قضاء حاجاتهم،<sup>٥</sup> و ذلك، لأن الله تعالى يقضى حاجات أعدائه استدراجاً لهم و عقوبة لهم فيغترون به و يزدادون طغياناً و كفرًا و ذلك كله جائز ممكن، و كان الله تعالى خالقاً قبل أن يخلق و رازقاً قبل أن يرزق.

و الله تعالى يرى في الآخرة<sup>٦</sup> و يراه المؤمنون و هم في الجنة بأعين رؤوسهم بلا تشبيه و لا كيفية و لا يكون بينه و بين خلقه مسافة.<sup>٨</sup>

و الإيمان هو الإقرار و التصديق، و إيمان أهل السماء و الأرض لا يزيد و لا ينقص من جهة المؤمن به، و يزيد و ينقص من جهة اليقين و التصديق، و المؤمنون مستوون في الإيمان و التوحيد متفاضلون في الأعمال.

١. قال عدة من علماء بغداد المعاصرين لأبي حنيفة: إن اباحنية من المرجئة. ولكن هذا القول سخيف جداً.

٢. في نسخة الهروي: للمفسدة و المعاني المبطللة و لم يبطلها بالكفر.

٣. و الاخلاق السيئة، ساقطة من نسخة الهروي.

٤. قوله: لأعدائه، أي لأعداء الله تعالى من الأمور الخارقة (الندوي).

٥. في نسخة الهروي: حاجات لهم.

٦. كرر الإمام الأعظم هذه المسألة لمزيد التأكيد (الندوي).

٧. حينما يقول المعتزلة: القول بالتوحيد، و فيه إن الله تعالى واحد لا شريك له من أي جهة كان، و لا كثرة في ذاته ألينة، و هو خالق الجسم و ليس بجسم، و محدث الأشياء، و هو منزّه عن المخلوق و لا يرى بالابعاد، لا في

الدنيا و لا في الآخرة. أصل الأولى من أصول المعتزلة. أنظر: مكتب المعتزلة، ص ٩.

٨. اتفقت الشيعة و المعتزلة على أن الله تعالى لا يمثل له «يس كمثل شيء» (الشورى، ١١) و أجمعوا على القول بأنه يرى و لا يرى، و هو بالمنظر الأعلى. و اتفقوا على أنه لا تدركه الأبصار في الدنيا و الآخرة، و استدلوا بالشريفة «لا يدركه الأبصار و هو يدرك الأبصار» (الانعام، ١٠٣) فلو جاز أن يرى في الآخرة لزال عنه المدح، و وجب له النقص. كما أنهم مدح نفسه بأنه لا تأخذ منة و لا نوم. أنظر: تفاسير هذه الآيات الشريفة.

و الإسلام هو التسليم و الانقياد لأوامر الله تعالى فَمِنْ طريق اللغة فرقُ بين الإيمان و الإسلام، و لكن لا يكون إيمان بلا إسلام و لا يوجد إسلام بلا إيمان و هما كلظهر مع البطن.

والدين اسم واقع على الإيمان و الإسلام و الشرائع كلها. نعرف الله تعالى حق معرفته كما وصف الله نفسه في كتابه بجمع صفاته، و ليس يقدر أحد أن يعبد الله تعالى حق عبادته كما هو أهل له، ولكنه يعبد بأمره كما أمره بكتابه وسنة رسوله.

و يستوي المؤمنون كلهم في المعرفة و اليقين والتوكل و المحبة و الرضاء و الخوف و الرجاء و الإيمان في ذلك، و يتفاوتون فيما دون الإيمان في ذلك كله.

و الله تعالى متفضل على عباده، عادل، قد يعطي من الثواب أضعاف ما يستوجب العبد تفضلاً منه، و قد يعقب على الذنب عدلاً منه، و قد يعفو فضلاً منه.

و شفاعة الأنبياء - عليهم السلام - حق، و شفاعة النبي [بيتنا] <sup>١</sup> - عليه الصلاة و السلام - للمؤمنين المذنبين و لأهل الكبائر منهم المستوجبين العقاب حق ثابت. و وزن الأعمال بالميزان يوم القيامة حق، و حوض النبي <sup>٢</sup> - عليه الصلاة و السلام - حق، و القصاص فيما بين الخصوم بالحسنات يوم القيامة حق، و إن لم تكن لهم الحسنات فطرح السيئات عليهم حق جائز. و الجنة والنار مخلوقتان اليوم لا تغنيان أبداً، و لا تموت الحور العين أبداً، و لا يفنى عقاب الله تعالى و ثوابه سرمداً، و الله تعالى يهدي من يشاء فضلاً منه، و يضل من يشاء عدلاً منه، و إضلاله خذلانه، و تفسير الخذلان: أن لا يوفق العبد إلى ما يرضاه عنه <sup>٣</sup> و هو عدل منه، و كذا عقوبة المخذول على المعصية.

و لا يجوز أن نقول: لن الشيطان يسلب الإيمان من العبد المؤمن قهراً و جراً، و لكن نقول: العبد يدع الإيمان فحينئذ يسلبه منه الشيطان.

١. اختلفت الأمة في شفاعة الأنبياء (ع). شفاعة النبي عند كافة المسلمين ثابت و عد الزبيدي و المعتزله: أن الشفاعة للتائبين، و قد تكون أيضاً في الدرجات و الزيادات. و ذهب المجبرة إلى أن الشفاعة لأهل الكبائر، و استلوا بما روي عن النبي (ص) أنه قال: «شفاعتي لأهل الكبائر من أمتي». انظر: حقائق المعرفة في علم الكلام، ص ٣٨٣.

الروايات و الأحاديث حول الشفاعة كثيرة. انظر: الصحاح الستة؛ أصول الكافي و مصادر أخرى من الشيعة و السنة.

٢. قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «نبي تارك فيكم الثقيلين كتاب الله و عترتي أهل بيتي فانهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض». الحديث الشريف منقول بألفاظ مختلفة، لكن الروايات متفقة في المقصود، و قد يكون اختلاف الألفاظ بسبب تأكيد الرسول (ص) في أكثر من موضع على مفهوم الحديث. انظر: الترمذي، ج ١٣، ص ١٩٩؛ كنز العمال، ج ١، ص ٤٨؛ سنن الدارمي، ج ٢، ص ٤٣١ و مسند أحمد، ج ٤، ص ٣٦٦. قال الحاكم: هذا حديث صحيح على شرط الشيخين، انظر: مستدرک الصحيحين، ج ٣، ص ١٠٩.

و سؤال منكر و نكير حق كائن في القبر، و إعادة الروح إلى الجسد<sup>١</sup> في قبره حق، و ضغطة القبر و عذابه حق كائن للكفار كلهم و لبعض عصاة المؤمنين حق جائز<sup>٢</sup>.  
و كل شيء ذكره العلماء بالفارسية من صفات الله تعالى عز اسمه فجائز القول به، سوى «اليد» بالفارسية<sup>٣</sup>، و يجوز أن يقال: «بروى خدای عز و جل» بلا تشبيه و لا كيفية.  
و ليس قُرب الله تعالى و لا بُعدُه من طريق طول المسافة وقصرها و لكن على معنى الكرامة و الهوان، و المَطِيع قريب منه بلا كيف، و العاصي بعيد منه<sup>٤</sup> بلا كيف، و الأُرب و البُعد و الإقبال يقع على المُناجِي، و كذلك جواره في الجنة و الوقوف بين يديه بلا كيفية.  
و القرآن مُثَرَّل على رسول الله - صلى الله عليه و آله و سلم - و هو في المصاحف مكتوب، و آيات القرآن في معنى الكلام كُلهما مستوية في الفضيلة و العظمة، إلا أن لبعضها فضيلة لا كَر، و فضيلة المذكور، مثل آية الكرسي، لأن المذكور فيها جلال الله تعالى و عظمته و صفاته، فاجتمعت فيها فضيلتان: فضيلة الذكر و فضيلة المذكور، و لبعضها فضيلة الذكر فحسب، مثل قصة الكفار و ليس للمذكور فيها فضل و هم الكفار، و كذلك الأسماء و الصفات كُلهما مستوية في العظمة و الفضل لا تفاوت بينهما<sup>٥</sup>.  
و قاسم و طاهر و إبراهيم كانوا بني رسول الله - صلى الله عليه و آله [أله] سلم - و فاطمة و رقية و زينب و أم كلثوم، كن جميعاً بنات رسول الله - صلى الله عليه و آله و سلم.  
و إذا تُسكِلَ على الإنسان شيء من دقائق علم التوحيد، فإنه ينبغي له أن يعتقد في الحال ما هو الصواب عند الله تعالى إلى أن يجعله ما فيسأله، و لا يسعه تأخير الطلب و لا يعذر بالوقف فيه و يكفر إن وقف.  
و خبر المعراج حق، و من رده فهو مبتدع ضال. و خروج الدجال، و أجوج و مأجوج، و طلوع الشمس من مغربها، و نزول عيسى - عليه السلام - من السماء و سائر علامات يوم القيامة على ما وردت به الأخبار الصحيحة حق كائن، و الله تعالى يهدي من يشاء إلى صراط مستقيم<sup>٦</sup>.

\* \* \*

تم الطبعة الثالثة يوم الجمعة ١٩ رجب المرجب ١٣٩٩ هـ / ١٥ يونيو ١٩٧٩ م.

١. في نسخة الهروي: الجسد العبد.

٢. «حق» جائز» ساقطة من نسخة الهروي.

٣. فلا يجوز للرجل أن يقول: دست خدای (الندوي).

٤. عنه.

٥. بينهما.

٦. عُدَّت «أله» في بعض النسخ؛ كما ثبت في الفقرتين المذكورتين.

٧. قد فرغت من تحقيق هذه الرسالة الشريفة و التعليق عليها، لتي صدقها الإمام أبوحنيفة، في يوم الجمعة التاسع و

العشرون من ذي الحجة، سنة ١٤٢٧ ق. بقم المقدسة. محمد ملكي - عفا الله عنه و عن والده.



شپږمه شاخه علوم انساني او مطالعات فرهنگي  
پرتال جامع علوم انساني